

بیشترین زبان چه سروکار است و هبّت حداوت او با من چیست برگت نه و مسند ایصال دران بازندای اعنت کن زیرا بعد
 نهل عشی بران حضرت طاری شد چون جوش آمد بوسیده او سینه را و حال اینکه دمپشم او کریان بروند و میکفت که لکن مراد خان
 ترا ای سین مقامی است و ببردی خشای عزو جل عین و ان مقام و او خواز اعنه ایصال غرام و دی ان رسول اللهم صلعم
 دعا الحسن بالحسین قلب موقنه فقر بهمما رسمیمها و عینا که نیملاس دروایت کرد
 شده است که رسول خند صدم من و حسین راطلبیه بیش خود در وقت قرب مرت پس قریب کرد و این دشمن
 از خود بکرد او شان را و بوسیده ایادی کمیته ببهائی شان را از خود کریان بروند و چشم اکنفرت عینه ایادیم این بازیه
 سید عرب علی ابراطلوب قال بینا انا و فاطمه بالحسن ت الحسین عنده ارسول الله صلعم
 اذالقت اینا فکی نفت ما تکیت یا رسول الله صلعم فقل ایکی متابعه بکم بعذر فقلت
 ماذاک یا رسول الله تعالیٰ من بیک علی الفرق و لطم فاطمه خد هار طفة الحسن فی الفضل
 و السَّهْدُ الَّذِي يُقْرَىءُ وَتَتَلَقَّى الْحَسِينُ قَالَ فَكَلِّي أَهْلَ الْبَيْتِ جَمِيعًا فَقُلْتَ یا رسول الله ما خلقنا بنا
 الْأَلْلَاهُ لَدَرْ قَالَ الْبَشَرُ بِاعْلَفِنَا اللَّهُ عَزَّزَ جَلَّ عَهْدَهُ لِلْأَجْنَبِ الَّهُ مِنْ مِنْ مِنْ مِنْ مِنْ مِنْ
 ابن بازیه روایت کرده است بعد خواز اصل ابن ابراطلوب پر کفت علی و در نخاما میکد من و فاطمه و من و حسین بودیم نزد رئیس
 حسن اصلیم که کاه متوجه شد میگرفت اصلیم بسوی پسر کردیت پس کفتم چه بی کرد از ترا ای سینه اصلیم پس کفت اکنفرت
 اصلیم که پسر کریم از اینچه کرده خواهد شد بشاید من پس کفتم که جیست آن یا رسول الله کفت سینه اصلیم که میکریم از ضربی که ترا اینچه
 و طلاقچه که فاطمه بر حضور خود و نزد که حسن را بر ران رسید و بیک که ذرت نیزه شود حسن را و کشته شدن سین کفت جن مطه
 بشلام که پس کریم کرده تمام احیت پس کفتم یا رسول الله اصلیم ای علی اشارت با و ترا که تحقیق حسن ای مژده جل عهد کرده است
 بن که دوست ندارد ترا مکری من و بعض ناده و تو مکر کافر الشیخ محمد بن الحسن البصیر روحی بصایر الراجات
 عرب عبد الله بن مسیح قال رحلنا مع على عليه السلام الى صعیر سبلی حاذی یعنی عاد
 جرا ایا ابا عبد الله خقال دخلت على رسول الله صلعم و عینا که تفیضنا رفتت مایی است

باین بار سول الله صلیع مالیغیشک لفظی دار. اعضا که احمد قال لا بل این عبادتی جیره شن
ناجری ای الحسیر لفظی بشاری الفرات و قال هل لئے ای استمک من تو بة غلت نعم فمدیده
نا حل تقصه می تعلیب فی عطا میها ایه املک سر این فاصله او... حمد لله صرف کریم
تح لوبن سن ایه عاری... بحابه الدرب جات روایت کرد و از عبده الشیب رضی که لفت عبد اللہ بن بحی که سور کردیم ببراد بجهت
جانب صعب ایس... وادی که لفت متعاقب تمام پیری نهاد که صبر کن ای ابا عبده اللہ پس کفت علی عبد اللہ
که قدم کندست رسیده اور حائل که مشتمای او کربان بودند پس گفتم که پرورداد من سندی تو باد ای... کنده اصلح صبت
که چشمی تو که ماین دو خشم آورده است کسی ثرا لکفت فی بلکه بونه دمن به ای... واد مراد یکدیشیه نواهش ای و مدار
پلکس نخواه کرو کفت ابو عبده اللہ جبل که کفتم ای ایه ایه منین و الی که این... بعد ای بداست کفت ایه ایه منین که چفت
زادت فیه و عذر حسین بن عفر الزرار باستاده عزیز اهیم ایه فی قال خرج امیر المؤمنین
نجلس فی المسجد و ایه اصحابه حسین و حماده الحسین و حقیق قام بیس میدیه فوضع یهد علی ایمه
دقیل ماینکت علیهم ایشمه ایه... صریحه کانو امته طریق... ایه اللہ ینقلتک تیکل السما
والیارض روایت کرد ایه... صصره زدار باهیه داده از ایه ایه اسم نخی که... و آدم ایه ایه منین هیشست
و بعد بر شمعه داده ایه ایه ایه نخی کرد و آدم حسین هیه تا ایه ایه استاده و هر دی که لکفت پس هناد ایه ایه منین هیه دست
هدیت هم پس کفت ای پرسیخی که میه ایه عزیز جل مذست کرد چند مردم را در فران بجید پس کفت حشد ای عالی که کبره بخود ببران
اسهان و زین و پیروز نداشت و بدلت داده شده قسم خداست که برایه برایه خواهند شست تراوکه... خاهم کرد و هر تو ایه
و من و عزیز الحیات الا عن رحمه قال قائل علی عبادت ایه الحسین المقتول بظهور الکوفه و اللہ کا فی
ایه طریل الرحش میاد داده ایه علی ایه
لکن لکن فایا کلم و الحفاظه روایت هست از حرف ایه ایه کفت حرث ایه ایه فرمود علی... پرورداد مردم فیه ایه حسین
سد تو ایه بیه کو نزهه که دست که کو باین یه بیه بیه

زاده خارزان می‌سکرند برادر فرموده یکشنبه او را بوقت شب تا صبح پس برگاه که بوقوع آمد پسند «اللهم شما احترم کنید»
 را حفایزادن صاحب فربلا امسنا د محمد بن عیسی عراقی از احادیث عرض. حجۃ بن محمد عربی مقال
 مهر علی پیر بخارا فیاضتیه مرا اصحابیه قال اسلام رهایها توقت عیناً للبلکو و شمل تعالی هدا مناخ رکابهم
 و هذا ملقی رحالهم و مهیناء تهران د ما هم طوبی لک من بقیه علیک تهران د ما عالا جبه
 روایت کرد است صاحب فربلا امسنا د محمد می‌رسی از شیخ اوزاد سعید بن محمد اوزاده خوزکه فرنود پدر او عینه شدام که کنست علی پیر بخارا
 از اصحاب خواکن که پس برگاه مرد و بخفرست بخفرست شریعت‌های او سبب کرده پس گفت که این جای نشانیدن شریان او شانست
 این می‌بین دن با ای او شانست درین چار یکنیت خواهد شد خونهای او شان مژده باورای خاک که بر تو رکنسته خواهد شد خونهای او شان
 کشف الغنه عرا لا صبع درسته عن علیه السلام مقال اینی امعه من ضع فرجیه علیه السلام
 تعالی علیه السلام همه امساخ رکابهم و موضع هر جالم هبته مهران د ما هم فیه من ال محمد صلعم
 یقتلوں بهد العرضه تبکی علیهم السماع و الارض در کشف العرضه بیت کرد: مصیع بن ثابت علی
 هرگز نمی‌کند آدمیم با علی تقامر قریین پس گفت علی را این تقامرت نیدن شان او شانست در جای بخداون در زمین او شانست
 دن یکنیت شدن خونهای او شانست جوانان از آن فوج صیکوک شپتہ خواهند شد در این سیان که کرده خواهد شد برآمدشان آسمان درین پیش
 قولی په باستاده عربی علیه السلام مقال نظر امیر المؤمنین علی الحسین فقال یا عباکی
 مومن فیل اما یا ابتاه فقا الفغم یا یعنی ابن قولیه باستاده خود روایت کرد و هست از ابو عبد الله مکفره و انجیل
 که دید ایوب موسین بیوی حسین پس گفت که ای باعث اشک بریدن هر سو من پس نفت می‌شان یا ایه ایوب موسین مکفره ای پر من هر چیز
 هر سو من خواهیم شد بیغی این که فرسودی در حق من فرسودی پس گفت ایه ایوب موسین ای ای پسر و حق نه نظم الجفا و دی فی بعض
 ایکت المعتبره عرض. لوطین یعنی عرض. علیه الله بن پیر شال گشت مع من عزی ایه امیر المؤمنین پیش و پیشین
 و قل اخذ ابو ایوب الامم اسلی الماء و حزنه عرض. الناس فیکی المسلمون العطش فا رسیل علی
 فیلم م علی کشفه فا خرفو احبابیں نظاق صدر را فقال له ولد احمدیں ای مسی ایه یا ابتاه فعال

امض پا مل ب شخصی مع فواره نفس، مرابعاً برب عالم البا ع و بُنی حیمتہ و خط فوارسہ و آتی ای
اینہ راحتره فیکی علی فضیل له ما بسلیک یا امیر المؤمنین و هنل اول نفع برآورده الحسین بن قعیل ذکر
انه سی قبیل عطشان اطف کر بل احتیت یتفر فرسه و بخشم و بقول الظلمة الظلمة لامة قلت ایت
سها در بخار است که را بست کرد که دشنه شد در بعض که بجا ای سبیل از وطن بکی از عبید اللہ بن طیس که کفت عبیث بن قیس که بود
در بستان شکری که بود در بستان صعن عزرا امیر المؤمنین و تحقیق در ان حال که کفت ابوابوب امیر المؤمنین اسب و مخالفت کرد آن آب با فرم
پس شکایت کرد و دست خداوند شکنی را از جناب ایتیه الموسینه علیه السلام بس فرستاد اخضرت سواران را برای واکردن راه آب و نفع
کردن نفع ابوابوب ایتیه و بایس باز آمد آن سواران را ایتیه و بی بیه یعنی بر فوج و شمش غیره باقی نهاد پس شکایت شد سینه بنا امیر المؤمنین
پسر ادريس بن برد من برد من بسوی ابوابوب ایتیه بس کفت امیر المؤمنین علیه السلام بر روای پسر بن پس رفت مسین با سواران پس
که کفت ابوابوب ایتیه در بستان علیه السلام بر لب و در بستان علیه السلام خود را فرود آورد و کند است پدر خود آمد و از حال
هزیرت ابوابوب غیره را دپس که رفت علی پس کسی مردن کرد با خضرت که چه چیزی کرد یاد ترا ای امیر المؤمنین و حال اخرين
اول نفع است که برآورده حسین حاصل شده ایں شکام فرست است ز جای کسری پس فرمود علی که من یاد کرد مکثت شد حسین را
تشد و اطف کر لاما نخود رم کند اس پ دوا و از کند و بکو و انتظیم الظلمة برای اسی که کشت پسر خضری غیره خود را این با بولیه
ذلک مالی دل کمال الدین بیاند و عزیز بحاله عرب ای ابن عباس قال کفت مع امیر المؤمنین فی
حرابه الصیفی فیلما نزل میتوئی هوسیط ایقان نادی با علی صوقه یا ای ابن عباس
تعریف هد امو صنع قلت ما اعرفه یا امیر المؤمنین فی قال له لوعرفته کمعرفتی ممکن جو نه
حیثیکی بکار فی اطوبلاحتی خصلت خطبه رسالت ایل منع علی صعل رکه بکیتا مگا و هی حقیقی
اوہ اول مالی دل لال الصیفی ای دل لال حراب الشیطان دل ای اعکفر صینی یا ای عبی الدین نقد
لی بیک مثل الذی تلقی هنهم ثم دعی بیاع فتو صابر صن الصلوح فضل ما شاء اللہ ایصلی اللہ عزیز ذکر
خوا کلامه الا ایل الا ایه عزیز عزیز القضا ع الصلوگ و کلامه ساعه ثم ایه فی قال یا ای عجیز سفیت

ها اما ذا ن قال الا احد ذلك بما رأيت في مني انقا عند قدرى نقلت عيناً و رأيت خيراً يا
 امير المؤمنين قال رأيت كاني بوجال قد تزلا من السبعاء معهم اعلاً مسيطر قد نقل و لم ينفعه
 وفي صنع قلع وقد خطوا حول هذل لاره مخططة شر رأيت كان هذاه لخيل قد ضربت باعصابها
 الا صر فاض طرب بدم عبيط وكاني بالحسر سجيني و فرجي و مضاعفه رفقي قد عرق منه ستفشي به
 فلابدك انت العجاج اليفرق قد نزلنا من السبعاء ميادنه و يقولون بـ اآل الرسول ياكم
 تصلون على ايدى اشرار الناس هذه لا الحنة يا ابا عبد الله البدى مثستا قده ثم عقر دنى و يقولون
 يا الحسين فقل افر الله به عينك يوم يوم الناس لو بـ العالمين ثم اني كنت مكدا و الذي نفس على مدة
 لقد حذر شئ الصادق والصادق ابو القاسم صلعم انس ربه في خواجه الى هل يعني هلينا و هذه
 اهض كرب بلاه قتل فربه الحسين و سمعه عشر جلا مرليدى و ولد ما طمهه عرايضا الى السمون
 معرفة بذلك ارض كربلا بل اعلم كما تذكر بقعة احرمين و يقعه بـ المقدس ثم قال لي ابن
 عباس اطلب في حولها ابر الظباء فولله ما كذبت ولا كذب و هي مضفرة لونها لون الغوان
 قال ابن عباس فطلبتها فوجدتها مجتمعة فـ شادي يا امير المؤمنين قد اصبهها على الصفة التي
 وصفها في قوله علـى صدق الله و رسوله ثم قام بـ هر دل اليها جملها و شهادتـ قال هي هي يعنيـ
 انعلم يا ابن عباس ما اهدـه قد شهـها عيسى ابن هرـيم و ذلك انه مربـها و معه حوارـيون
 فـ زايـها الظباء مجتمعة و هو شـكي جلسـ يـلى و مجلسـ حوارـيون معـه بنـي و بكـي الحوارـيون و هـم
 لا يـدـون لم جلسـ و لم يـكـي فـ قالوا يا مـرحـ الله ما يـكـيكـ قال تـعلـمـ ايـ اـمـنـ قالـ اـنـ قالـ الاـنـ قالـ
 هـذا اـمـضرـتـ فـ هـذا فـ رـجـخـ الرـسـوـلـ اـحـمـ صـلـعـ و فـ رـجـخـ الـرـسـوـلـ الطـاهـرـ الـبـشـرـ لـ شـيـءـ هـذاـيـ
 و يـلـحـدـ فـ هـذاـ طـيـنةـ اـطـيـبـ مـرـ الـبـلـكـ لـ اـهـنـاـ طـيـنةـ فـ رـجـخـ الـمـسـتـشـهـدـ و هـذاـ انـهـورـ طـيـنةـ
 الـاحـيـاءـ و اـلـادـ الـاحـيـاءـ فـ هـذاـ الـظـيـاءـ يـكـلـمـيـ و تـقـولـ اـهـنـاـ مـعـيـ فـ هـذاـ الاـهـضـ

شوقاً إلى تربة الفرج المبارك وزعمت أنها أصله في هذه الأرض فصُرِّبَ بيده إلى قبره
الصَّفَرِيَّ العَرَاثِيَّ فَسَمِعَا وَقَالَ هَذَا بِعْرَ الطَّيَّابِ عَلَى هَذَا لَطِيفٌ لَكَمَا حَسِّيَ شَهِادَتُهُ
نَاقِمَا بِأَدَلَّ أَحْنَى سِرْمَمَمْ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُوسَى الْمُكَافِرِ
اصْفَرَتْ بِطْوَلَةِ نَرْصَنْهَا رَهْلَةَ أَرْضِ كَرْبَلَاءِ بِلَاعِرْ شَهِادَةَ قَالَ يَا عَلَى صَوْنَهُ يَا رَبِّ عَسَى بْنِ جَعْدِ
لَا تَبَارِكْ فِي قَلْتَهُ رَمَعِيرِ عَلَيْهِ رَحْمَةُ الرَّحِيمِ لَهُ بِشَمْكَيْ بَكَاءُ اطْوَبَلَّا وَبَكَانَ مَعَهُ حَتَّى سَقَطَ
بِوْجِهِهِ رَغْشِيْ خَلْوَيْلَّا شَمَانَةَ فَاخْدَعَهُ بَيْعَ وَحْرَهُ فِي رَدَائِهِ رَاهَ فَيَسَرَهَا كَذَالِكَ ثُمَّ قَالَ يَا بَنْ بَنَا
إِذَا رَأَتْهَا تَغْرِدُ مَا عَيْطَاؤُ تَسْيِلُ مَنْهَا دَمْ عَيْطَهُ تَدْتَسِيلُ بَهَادِ دَفْنَهُ
أَبْعَسَ فَوَاللهِ لَقَدْ كُنْتَ أَحْفَظُهُ بِأَسْدِ مِنْ حَفْلَى الْعَضْرَصَانِ فَرَضَ اللَّهُ بِرَحْلِ عَلَى رَانِلَا
أَحْلَّ أَصْرَ طَبَنَهُ كُمْ بَيْتَاً أَمَّا نَامَ فِي الْبَيْتِ إِذَا هُوَ يَسِيلُ دَمَ عَيْطَهُ وَكَانَ بَعْدَهُ فَلَأَمْلَأَ
دَمَ عَيْطَهُ فَخَلَتْ وَانَا بِالْوَرْنَلَتْ قَدْ قُتِلَ وَاللهُ الْحَسِيرُ عَلَى اللَّهِ مَا كَذَبَنِي عَلَى قَطْفِي حَدِيثُ
حَدِيثِي وَلَا اجْزِنِي بِثَنِي فَطَانَهُ يَكُونُ الْأَكَانَ كَذَالِكَ لَلَّا لَرَنَ سَوْلَ اللَّهِ صَلَّعَهُ كَانَ يَخْزِرَهُ
بَاشِيَّهُ لَا يَخْرِبُهَا عَيْرَهُ فَرَعَتْ دَرْجَهُ وَذَلِكَ عَنْدَ الْجَزَرِ فَرَأَيْتَ وَاللهُ أَنَّ الْمَدِينَهُ كَانَ
ضَيَّابَ لَا يَسْتَبِينُ مَنْهَا أَثْعَبَنِي شَهَرَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَرَأَيْتَ كَاهِنًا مَكْسَفَهُ وَرَأَيْتَ
كَاهِنَصَطَانَ الْمَدِينَهُ عَلَيْهَا دَمَ عَيْطَهُ فَخَلَتْ رَانِيَا بِالْوَهَ قَدْ قُتِلَ وَاللهُ الْحَسِيرُ عَلَى سَعْتِ
صَوْنَتِي مَنْاجِيَّهُ الْبَيْتِ وَهُوَ يَقُولُ أَصِيرُ وَاللهُ رَسُولُ قَتْلِ فَرَحَ بِتَقْلِيلِ النَّزْلِ وَنَزَلَ
فَارِدَحَ الْأَمِينَ بِكَاءُ وَعَوْنَلَ ثَرَبَكَ يَا عَلَى صَوْنَهُ وَبَكَيْتَ فَأَنْتَتَ عَنْدِي تَلَكَ السَّاعَهُ
وَكَاهِنَ شَهَرَ الْمُهْرَهِ يومَ عَاشِرِ الْعَشَرِ مَصْنَنَ مِنْهُ فَوَجَلَتْهُ قَتْلَهُ قُتِلَ يومَ دَرَدَ عَلَيْنَا جَرَهُ وَقَاتَهُ
كَاهِنَ تَلَكَ لَلْقَرِينَ كَاهِنَ زَارَ مَعَهُ فَقَالَوا وَاللهُ لَقَدْ سَمِعَنَا مَا سَمِعْتُ وَلَحَنَ فِي
الْمَعْرَكَهُ وَلَامَدَهُ بِمَا هُوَ فَكَانَ فَرِيَّ أَنَّهُ الْجَزَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بْنَ بَابِيَهُ رَوَيْتَ كَهْرَهُ كَهْكَتَ

من با پویسیده در اعمال و اکنال ادین لبته خود را زخم داد و از ابن عباس روایت کرد که گفت ابن عباس که پودم صراحت امیر المؤمنین
لهم حال نعم الخضرت بجهان سپن کاه که فرود آمد در مقام غمی که آن بجهن برخیا فراتست هست گفت الخضرت با او از جم
ای ابن عبّت سعی می داشت این مکان را گفتم نیمه اتم امیر المؤمنین هست گفت الخضرت اکبر جانی از اجنانه من سیاه نمک خواری زان تا اکنکه کوچک شون
شل کرد که درون من پس کریست الخضرت تازه هنری که تردد نداشت بلکه او در وان شده شک بر سینه اد من و الخضرت هم کم بستم او می گفت آه
آه چیست مراد آل ابوسعین را و چیست مراد آل شکر شیطان و صاحبان کفر را یعنی آل ابوسعین ما کاش کر شیطان است با من همچو
حضورت چیست صبر کن ای ابا عبّت الله الحسین هم بر ظلم او شان پس چنین که عاقات کرد پدر تو از او شن شن آن رنج و صیبت را که قدر
عاقات کنی ای ابا عبّت آن رنج را پس خلب کرد اخضرت آه بپس و خود را چنین و خواز کرد هر قدر که صد خواست که او خواز کند پس ذکر کرد
شنل کلام اقل که در حق آل ابوسعین کفته بود و تاسف نمود که اخضرت بعد خواز خواند و کلام کردن ساختی سبزه لبته پس به شتر
پس کاشت ای ابن عبّت س عرض کردم اینکه خضرم پس گفت اخضرت اکاه باش که من بیان کنم شرائیه دیدم در خواب پیش ازین وقت
خفن خود پس گفتم که خفته است و چشم تو دیدم یعنی را ای امیر المؤمنین درین جدایت که در وقت شنیدن احوال رویا لهریم می کند
گفت اخضرت که دیدم گویا مردانی چند از انسان فرود آمده اند که با او شان علیه ای سفید اند و در کردن اذاعت هست امشیزه ای خود را
و آن مشیزه ناسفید از دنایان اند و به تحقیق که خلاصه شنیدند او شان که درین زمین خلی بعده زان دیدم که کویا شناخته ای این حرمستان
بر زمین رسیده است با عن تازه و کویا من حسین فرزند و لوز دیده و گفت بحکم خود را می بینم که دران خون غرق شده است و فریاد می کند
و بحضره یاد او کسی نرسیده و کویا که مردم سفیده نازل شده اند از انسان دیگر کوئنه صبر کنیده ای آل محمد پیغمبر حسن پس چنین که شناخته
خواهد شد بر دست مردم شیر پر دیگر نیست ای ابا عبّت الله مشتافت بسوی تو عبه ازین اندرم ماتم پیری میکنند مراد دیگر
که ای ابو الحسن شرده با در تراو خوشندی شنرو چنین که مرد خنک کرد و میان حسین اللہ تعالیٰ احشم ترا روزی که قایم خواه شد مردم هم
پروردگار عالم یعنی روز تیامت پس پدر اشدم از خواب دقصم اخنست است که جان علی چست قیامت است که هر آینه تحقیق حدیث
گردیده است و بیان فرموده بہت مراد صدق را است که یعنی عصر حسن ای ای القاسم صدم که تحقیق من را دو باشه که پیغمبر آن زمین بود
برون آمدن پراهنل بنی کربلا دادن زمین کرب و بلاست که دفن کرد و خواه شد دران حسین هم و مقدمه کس از ده

من زمین طرسیه و تحقیق کر این زمین را به سایه های مشهور است که اگر کرد و بسته داشتم زمین که مجانب نباشد ذکر کرده می شود بقیه مردم
پرداز دیست اندس پس کفت اختر بسته بمن کلای این عباس طلب کن و بسته نهاد کرده این زمین بشکل ایوان اپنی خشم بخواسته
من در نوع کاری بحثت ام و گفته من در نوع کرده مشهد هست و آن بشکل روز است که رنگ آن زمک زعفران است کفته این عباس
زمین بخواهد آن پشکه دار اپنی ایشتم اندیگی پس ذکر دم نباشد که با ایزامونین من پیش از آن پشکه با بر طور یک جان فرموده
آن پیش از نکش زرده زعفرانی پس کفت اخضرة که صادق است خدا پیغمبر حسن دام پس برخاست اخضرت علیه السلام بسوی آن پشکه
برعیت نام پس برداشت اند اشتبه اند اپنی کفت اخضرت که این پشکه باعینه ایوان است که من نشان داده بودم ایا سید یا
ای این عباس که پس از این پشکه ایاعقیل که مشهد پا است عیسی این مریم و حکایت آن چنین است که عیسی علیه السلام تحقیق
اگذشت برین زمین در حالی که بودند این پس در دراینها ایوان را تجمع در حالی که بسکردن آن ایوان پیش نشست می
مشهد خواریان با او پس که برست اکبر استه خوبان با عیسی و آن خواریان نمیدانستند که عیسی در اینجا چه اشتیت و چرا که برست
پس بخسند خواریان عیسی که ای روح الله و ای کلیه ایشنه اپه چیز میکری با این کفت عیسی که آیا میدانید که این چه زمین است کفته نی کفت
عیسی که این زمینی است که کننده خواهد شد و راهی فرزند احمد رسول و فرزند بتوں از او و هشتر که مشاهد است جاده من و دفن کرده
خواهد شد و مان زمین و خاک آن و خوشبوتر است از شکه خیمه اک آن خاک فرزند شیخیه است و بخینی می باشد خوشبو قوای
ابنی و خاک اولاد اینها پس این ایوان کلام مسکنند بن ریکوین که اآن ایوان می چرخد در این زمین از روی اشتیاق بترست آن
فرزند جباری و حینال کرده اند که اینها درین زمین برکت این زمین این اند و با اینها صلح نیزه سه پس عیسی زد و دست خود را برین
پشکه ایس شیخیه اند و اکفت این پشکه ایوان با این خوشبو بیبی خانی کیا آنست بعنی سبب اینست که کیا اینجا بجهت
برکت هن حسین علیه السلام خوشبو است با حسن دیا باقی دار این پشکه دار ایشنه تا آنکه بگذارد ایوان فرزند شیخیه
پس باشد برای اولتی کفت علی بکر باقی ماذد آن پشکه ایوان روز مردم و زده مشهد اند بقول مت داین زمین کر به بگفت
بعد از آن کفت اخضرت بیانک بینه خود ای پروردگار عیسی این مریم برکت مده در کشند کان صین و سرک بد کند کشند کان
او را برای سفر از ده که خوار گفته اند اپنی کرده اکخضرت تازمانی ذکر نیز کردیم با اخضرت تا آنکه اخضرت علیه السلام پرورد و رافتاد

فرش کردند زمانی بسبه آزان باقیسته نمی‌پس کنفت آن پشکلها را و بست ازرا و کوشش چاره خود را می‌گیرد مرا اینکه همین آن پشکلها
 را پیکار خود جنمیدند بعد آزان فرود آن اختر پشت که ای ابن عباس هر کاه بینی این پشکلها را که جاری میشود آزان خون تازه و بجهود نیز
 آن خون تازه پس بدانو بحقین کرد این بیان کشته شده از دان زمین و دفن کرد و شد کنفت این عباس که قدرتمند است بحقین بود من
 بعده کنفت سیکردم آن پشکلها را بایاده تراز چنان لطفت این خود را کنفت صدای هم و حال بآن لطفت آن برسن و دانیکرده ام اما
 غرفه سین خود پس درینان اینکه من خفته بودم در فناز کردن کاه بسیار شدم ناکیان دیدم که آزان پشکلها خون تازه را دان بست
 داشتین من تر شده بست از خون تازه پس کره از سر آن پشکلها را کردم و در احوال کریان بودم و گفتم که تحقیق کشته شده حسین قسم
 شده است که علی همایی بن درین کنفت است و عیجح حدیثی که بن کنفت است خبره ام و است بن عیجح پیغمبری که خواهد بود که
 آن چیز بوقوع آمده بست پس که او کنفت است اینست که رسول خدا صدم خبر نمیداد اور اینکه آی که خبر نمیداد با آن یعنی این پس فرع
 و غم کردم و بروان آدم داین حال که مت ہر کدام بیم بر فنت بیج بود پس دیدم ترکشم ام و چند کو یا که آن ابر تنک باشیم است که طاهر
 پیشواد آزان نشان ذات آن پیش بیو کرد آقا بابت دیدم اتفاق ای که کو پا مشکف و کنفت شده بست دیدم کو یا برویوار کی
 درینه خون تازه بسته پس کنفت دم آن پشکلها را و در آن حال من کریان بودم کنفتیم که تحقیق نیخشم است که حسین بکشته شده
 و شنیدم آوازی از کوشش خانه که آواز کنندۀ میکویم که بکشید ای آل رسول صلیم کشته شده فرزند نبیل کنندۀ و نازل شده
 چیزی نیافرید آینین بکشید و اغفار کنفت بناه که پس کریست این عباس با باز عینه و منهم کریستم پس آن ساعت را محفوظ داشتم و کنم
 و برماده محروم روز و هم کده روز از ما که کنفتیم پس باشتم صین علیه اشدم را که کشته شده بچنان یعنی در آن تاریخ هر کاه که
 بنا خبر قنایع کشته شدن اختر است عیا اسلام پس بیان کردم کاین مکایت را بحساب نکند بودند با صین پس کنفتند که قسم کندا
 که هر آینه شنیدم مانند را بچند تو شنیدم و در آن هنگام بودم مادر جنگ کاه و بند ایستم که آن په آواز پس که کن
 بست که آواز سید ہر دھنیکویم که صبر کنید ای آل رسول که فرزند نبیل علیهم اشدا کشته شده این بابو بله بستند اعن
 محمد رسپبان عن مفضل بن عاصی عاصی الصادق حضرت مجتبی عربی عرضی علیهم السلام
 آن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام دخل یو مَا الْحَسْنَى لِمَا نظرَ إِلَيْهِ بَكَانْفَال

مایلیک یا ابا عبد الله قال را بک ماما بضع بک فقال له الحسن اس لذتی یعنی المسر
بدین فاتل رلکن لا يوم کیومد با ابا عبد الله یزدانف ایا تاثر الف رجل بلکن
امهم سرامه جلد ناخجل و خلپون لذتی امر بجمعین علائلک رسک دملک رانها و عمر
و سبی ذرا بیک رسابک رانیه رسک فکار فعده خانی میمه اناعرو پهظ السماونه مادا
قد ما و بیک علیک کاشی ختن حشو شری الفتویت والجیتا رسکی الحار ابن ابو سید خوار
محمد سنان داد از سغفیل بن سر و نواز خست بندیادن بن محمد و اوز بر خود محمد باقر و اوز علی بن حسین جد عصر صادق
عیلیم السلام دایت کرد و هست ایم کی حسین ایل علی بطالب علیم السلام آدم وزیری پیش حسن پسر برکاه و بد حسین بسوی گز
علیل شد ام کلم کرد پس گفت صن که جیسکه باز نه ای ابا علیست کفت میں که بکسره مار رسکیت کرد و این هسته بتوپی گفت
حسن کذا اخی کرد و هست که بشد که دشیده کرد خوابید شد بسوی من رس قتل کرد خواهم شد بعضی مرا فقط
چین قدر رنج هست که مرد از هر خواهش داده افقار خواهیم مرد بکری خست و زی میشل وز توینی روز میبست لوروزی هست
که مثل شماره دای ابا علیست کرد خواهش داده افقار خواهیم مرد بکری خست و زی میشل از هست جهان خوش صدر ایم
واطهار دین هسلام خواهند کرد و پس مجتمع خواهش شد مرتضی نو خون ریزی و بکار حرمت و آسیکردن او کار و زمان و
خاست اسباب توپی در اعمال حلوی و زاده که دینی هست و آسمان خاکستر خواهیم بارید و حزن و خواهش کریست جه تو هر چیز
نادیت اسباب توپی در اعمال حلوی و زاده که دینی هست و آسمان خاکستر خواهیم بارید و حزن و خواهش کریست جه تو هر چیز
نادیت اسباب توپی در اعمال حلوی و زاده که دینی هست و آسمان خاکستر خواهیم بارید و حزن و خواهش کریست جه تو هر چیز
قال سمعت الحسین بن علی علیهم السلام مرفیع لر الله لرحمه علی علی طغایه ای ایه
ریقد حمیم عمر این بعد رذلت و حسوته ایه صدم فقلت له ایه کوکی دلایل الامه سینه عن حل بعده
نقال لافقا ایت ایه ایه صدم فاجز ته فقال علی علمه علی لامشانم با لکا مرضی کنیویت
محمد بن حسیر طبری دیگر سبل ایه ایه خود از حدیقه روایت نیکن که گفت سمه بقدر که شنیدم حسین ایل علی راء که بیکفت
که قسم کنداست که هر آینه صبع خواهند شد برگشتن من طاعین ایه ایه ش ایش ایش ایش ایش ایش و ایش و ایش و ایش و ایش و ایش و ایش

گفت بوده حال آنده بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله و آله میکرد که من پرسیده ام از حسین که آنچه فرمودی رسکن اهرا باش کاه
کارده است نفت حسین که نی پیغمبر خدا با من گفته پس گفت مذکوره که من آمد بخواست پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله و آله میکند از این پیشنهاد
نمکنند پس فرمود پیغمبر رسکن اصلح که علم من از علم او است و علم او علم منست یعنی بر خبر دادن من سر تو نمیکنست آنچه من میدانم
او میداند چرا که همه سعیه اینها شرمندی را قبل از شدن آن اخبار قدر روزی باشند لما مخدوچیل ابر الحصینه
اعرج الجناح بوج الى الكوفة قال والله يا اخي لو كنت في حجرها هامة من هوا م الارض لا مستقر جوع
حاجی یقشلوی و سعادت که به گفتن روایت کرده شد بسند که برگاه منع نزد محمد بن زینه حسین را لازم نمیگفتند میگفتند
تشهد است ای برادر من که اکثر خواهیم بود در بسوانی از سوابخها بی از من هر آنچه بردن خواهند آورد مرا ازان و مرا بذکر شد
ابن بابویه بسم الله عزوجل بوصیر عرب ابصاق عن ابا ابيه عليهما السلام فقال قال يا عبد الله
الحسین بن عليما نافیل العبرة لا اذن کریم مومن لا استبعان بالرواية بشهادة از اهل بعثة و اهل از عباد
سادن هر رکنیا ب از پرداز خود عیینهم السلام روایت کرده است که گفت ابو عبده اند احسین ابن علی من کشته شد ام که دلمه غذا به کدو
مراسونی که اخوه خواه کریت را بر قبولی یا بسند و عن ابن خارجه عرب علیه عبد الله قال کن عند هر
ند کون احسین ابن علی علیه السلام و فانیه اعنیه الله نبکی ابو عبد الله و ریکن اشمر فرع
راسه فقال قال احسین ابن علی نافیل العبرة لا اذن کریم مومن لا کشی ای ابن قلوبی بسند
خود روایت کرده است ای ابن خارجه داوا ای ابو عبد الله که گفت ابن خارجه که بودم من نزدیک ابو عبد الله بسند
ذکر کردم من حسین بن علی و دکشنده ای حضرت راعنعت خدایم و برگشته او پس که یست ابو عبده اند که یستیم ما پس
برد هشت ای حضرت سر خود را پس گفت که حسین بن علی فرموده است که من کشته شد ام که ذکر میگند میسح مومنی مرا
مکرایند هشک ای پیغمبر ایم و نفضل الشهاده ای حسین بیلیه صلی الله علیه و آله و آله و آله مبارکه
بلکه رثه ای کفر و ثواب المحتضر علیه هولاء المقتله و شد که علی ای ایهم این نفضل در میان مفہیمت
که روز بروی ای حضرت پیغمبر ای کفر و ثواب ای حسین بیلیه ای کفر و شد که مرا ای کفر و شد که مرا ای کفر و شد که مرا ای کفر و شد

بران کننه دن دشست مذکور بر بن شفه کان این با بریه نسوانی الاجانه سید عراجم
بن الحسن الحسینی عن حسن بن سبیلے ان مر عرامیه عن ابی حفص الثانی عن ابا یه قاتی قال لو
ابن الحسین لایشت الا صراحتیں بر بعلی بن ابی طالب نظر الیه مر عرامیه نا داشت
لامهم کلدا اشتند الا مر نیغرت او و انهم را ناعدت فرا پیغمرو جهتی تلویهم و کار بعض
مر عرامیه من خصایصه نسوانی از همه و تهدی جواہرهم و تسلک نفویهم نقائی عظام
بعین انظر و ملایی بالموت فقال لهما الحسین صراحتی میا سینی اکرام ناما الموت لام
نصره بصریه بهم بالعرس و الفراء ای اینی ای اسعده و النعیم الدایمه نایکم بکره ای
بتل و بخون المتصار ما هو لاعد ایکم الا کسر امشغل من سرالی تحری بعد اب ای اینی حد
عن رسول الله صلیعهم اللہ یا مجن المومن وجنه الکافر الموت حسره هولاء ای جانهم جهره
الجیمه سیر ملکه بنت و مالکه بنت ای بن بریه در معانی الا عبار سیده مذکور محمد ابن منیعی و ادیسون بن علی با صد و او
از مر خود و او از ای عضو ای اکفرت از دار خود روایت کرد و همت که گفت علی ای بن حسین علیها السلام که یک کاره شدید شد ایکم بکسر
بن علی ای علیه یک دید بسیاری اکفرت که بود همراه اکفرت پس ناکاره بودند آن مردم بخلاف اکفرت یعنی
مال او شان و رصیر و نبات پستان بزد که عال صیم زیر که هر قدر که رحمت بشد رکنها ی شان شغیر مشد و میسر زید کوشت
پیاس پیوس داشت داشت و بسترسیه قلوب داشت و بدو اکفر بدبختی کسان که همراه اکفرت بودند از خاصان اکفر نداشتن
یکنایی او شان و دار سیده بود و اعضا ای او شان و ساکن و سطهن بودند و نقوس او شان پس کفت یعنی آزان سیاهیاد حسر
به عینی چشم که حسین علیه السلام اذیت شدکه از موته پس کفت او شان زیرا حسین صبر کنیده ای او لا دکریمان سر
موته که سکندر را نشاند از سخنی و کرید بسوی جست زنده و بست دایم کس زنده بکرد و دارد این را که نقل کن ای خدا و
بسیاری قدره بست آن مرست بری داشتند شما کمتر مثل این کار نه برداز فخر بسوی قیام خانه و عذاب بحقیق که
کرد و بست مر از سرمه زن اصلیم که نیا قتبه فانه میگشند بست و بست کافر بست و بست پیشان بست بسوی بست آین

پل کا ندان هست بسوی دوزن او شان و من در دفعه خفت بام و من مانه سب بلان هشتم، مرا لجای رهاروی
نفل نهنج حبیب اب منظاهر الا سد ع فقل لاله میں میں بن حصیر الجمید الی رکار بقال الحسین
لطفی پھر لیف هذله ساعتہ ضلیع قال فای موضع احق مر. هن ابا السرور اللہ ما هو الان
لیل هذله الطعات کے جلویو فهم فعاظ الحجعہ العین سقول هست از این که ہر آینہ مزاج و طرافت کرد چیز
بن مفه براسدی در جنک کرد چاپیں کفت با وہ میں حسین چہاپی و ادا سیدقا، مان سیکفتند کرد ای برادران وقت خنده و کفر
کفت چیز ای بن نعمہ ڈیپس کو ام مقام مسرا و ارتی هست از بجا بخوشی و شادمانی قسم ایذا که حال باقی بست کرد میں کمنہ
این مردم فرو رای پیش میش رای خود پس با معاونت کیشم بکھر عین عمر فرامت این ابراهیم فی تفسیر عن جھرن
میل العزیزی سبند و عن المعبود اللہ علیہ السلام قال کار الحبیبین صیح امہ حملہ فاحدہ
البني و قال لعراللئه تائلک رعن اللئه سابقک را هلن المقاوم زین علیہ رحکم الکعبی و پیش
من اعاع علیک فرات این ابراهیم و تفسیر خود نعل کرده هست از بعدهان محمد فرازی سبند ای ای عبده اللہ کو کفت اخذه
کر بود حسین با مادرش کو امداد کنار برداشتہ بود ایس کرفت حسین را بی صلم کفت کوئت کند سنه تائل ترا، سنت کند خدا
غارت کمنہ سامان ترا و حکم کند خدا اینہا که باز جنک و سامان جنک کرده بر تو دسکم بول کند سنه اور بیان من در پیله
کسی کو امداد کار شد بر سرعت تردد شدن ترا امداد فاطمة الزهراء میا ایت ای شیئی نقول کفت فاطمه زہرا
عیبه السلام کرد ای پرچم سیکوئی قال با بستا و ذکوت مایصیه بعدی د بعدک من الا ذی والظلم
ر العذرا والبغی ر هو یو میل ذی عصیه کا نھیم بحیم سیها در دن الی القتل و کانی الظر
الی معسکر هم را لی موضع راجل لهم و تقویهم کفت پیغمبر مذاصلتم کرد ای دفتریا د کردم آن میست
که برسی حسین بعد من و تو و آن حضرت خواہ بود در امروز در بیان جامعی که کربلاں جامد ستارهان آن که شتاب خواه کرد
بسی کشته شدن رکو یا کسی میم بسوی لشکر کا و او سپاں و بسی میم کا و او شان و بسی تر بت او شان فایت
یا ایت و این هل الموضع الذی تصفع کفت فاید که ای پر کجا سمت آن بگان که انرا بیان سیغ

که قل شکر که ایشان حزب بود قال سوچن بقال له کربلا رهی دار کرب و علیه اعلی الامم فخر
علیهم شر ارا متنی لو ان احد هم شفع له من السموات والارض من ما شفع عن افیه رهیم
المخلوقات فی الماء که نیزه صلم که آن موصی است که این که که خوب است و آن خانه اندوه و بلاست . بی ما و پیره
خروج جو آن که در جهیزین و ببر عاصت ببرایان او شر بر آن است من آنکه عی را زان شفعت خواهی کرد و زین شد
است شفعت نی توانست که در اخس و آن فلان بیشتر خوب است بود و داشت دوزن قالیت یا ایت بنقتل کفت
که ای پدر پیشتر خواهش میگشتین قال یعنی پیشتر ایت باشد و ما قتل قتل ایل کاف قبله که
و خفر کشته خواهش داشته شده است بیچ کشته قبل ازان مثل ادب ایوان مصابب و بنکیه السموات والارض
و ای وحشی الحشران فی المخا و الجبال رلو بیون زن لیما مابقی علی الارض متفس و خواهی کردست و را
اسدان زریمه ای
محیا لیس الارض اعلم بالله ولا اقوام منهم وليس على ظهر الارض احد بل لفت اليه عز هم ولیک
مصاحع و علمات الجن و هم الشفuar بهم و ای در جو صنی عذر اعرافهم اذ اؤددوا علی سیما
و کل اصل دین بطلبور ایت هم رهیم طلبون لا بطلبون غرما هم قوام الارض بهم
پیزیل العیب خواهند آمد نزد حسین و توی از محب ای
و بینت بر روی زمین کسی که متوجه شود بسری حسین و سوای ای
و ای
اوشنان وارد شوند کان ای فردایی قیامت بر عرض من یعنی بر عرض که خواهی شناخت اوشنان را هر کاه وارد خواهد شد
اوشنان بر من یعنی اوشنان و هر صاحب دین طلب خواهد کرد : پیشوایان خود را اوشنان طلب خواهی کرد و در زمان تیکت
مرا و ایت ان سیون زمین ای در بیک ای
پیکنست فاطمه زهرا ای پدر ما هم سه برای خدا ای عزوجل ای و کرسیت فقال نهاد ایت ای ای ای ای
هم الشهداء فی الدنیا بذل لوا افسنهم را من الهم بالله عیانهم الجنه یغایلیون نسبیل الله فیقتلیون

لهم انت و عداؤ عليه حفاظاً عند الله حزني الدنيا وما فيها قتلوا اهل مرضي منك يا رب عليه
القتل خرج الى صحبته من لم يقتل فسوف يموت يا فاطمة بنت محمد صلعم اما الحسين ان
لم يقتل بخلافه يا ابا ابي ذئب هذا الحال عندي الحساب پس كنت بغير من اصم اي دفتر تحقیق که
اینکو عرض نهیت شهد الدین که صرت کرد زبان دمال با کپان همیکه برای ارشاد هست بیشتر تعالی و بده الی یکشند
در راه حسنه ایسی یکشند که نیزه بیشتر ندارد و عدد که بر حسبه است و حق هست پس اینکه نزد خدا است خیر و بیشتر هست
در زبان و کشته شده و قتل نزهت از مردن کسی که نوشته شده هست به او قتل بیرون می آید کجا بلکه خود را کشته شده
پس روز بآشند که بسیار دای فاطمه دختر محمد صلعم ایاد دست سینه ای که حکم کنی تو فرایی تیامت پس ایام است که بروه شوی رین
هفت وقت حساب امساق ضمیر ای ای مکون اینکه مرحبلة العرب ایاد دست سینه ای که باشد پفر
از محله بردارد کان عرش اما توصین ای ای کون ابوکه یا تونه و سیلو نه الشفاعة ای ای ای پشتی
با یکی که بیاند مردم پسح و تو و دوست کشند ای و شفاعت ای اما توصین ای ای مکون بعلک یعنی دلخوا
یوم العطیش من الحوض بفسقی منه او لیا یه رین و دعنه اعلاء ای ای ای پیشوی ای فاطمه که
باشد شور تو که حق را در کنند روز تشنگی از حوض پس بتوث نه ایان حوض روسستان موذرا و در کردا و ایه شمن ای خود را اما
تروصین ای ای کون بعلک قسم الناس با امرا الناس فتطیعه یخراج سنه ای میشاند و میشاند
ای ای ای پیشوی ای فاطمه که باشد زوج تو قست کند و آتش دوزخ که حکم کنید آتش را پس طاعت کند آتش او ببر تو که
از آن آتش یکر که خواهد دیگز اراده دادن هر که که اکه خواه اما توصین ای
ان شمام منظر و رایلک رای میکه و بنظر داشت ای بعدک تقدیح حضر الخلق ده
یا ای
جنته علی الخلق دامرت الناس ای
که بیشند بسوی تو و بسوی ایچه تو حکم کنی باش و بیشند بسوی شور تو که بحقیقی حاضر شده خلاص داد خصوصیت بیشند

خوبیت - این شد استعای و برق خود مکنستند از او شان پس جب چیزی بی کرمه اخواه کرد، با گشته و پسر تو را گشته کان آن تو گشته
و شوهر فوهر کاه که فیروزی یاد و غالب آید نجت شوهر فوهر غلق دامد کرد و شوهر با تشن و مذبح که اهل عیت کنه شوهر تراها تصنیف
آن تکون الملایک نمکی لا اینک قاسف عليه کلشی ایار اینی نمیشود که جایکه بخرینه ایرانی پیش از هر کجا
گشته بر پسر تو مر را اساقه ضییر. آن یکون مر انانه ترا با رانی خمان الله و یکون مر لعنی ۲ منزله من چشم چهل
سینت الله و اعتصر راه محل من. الترجمة طرفه عین داده امات شهید او ان یقی لم نزل الحفظة
تل عوله مابقی لم تزل الحفظه تل عوله مابقی دل نیز ل فحفظ الله و امنه حتی یقاوه تر الدین ایار اینی نیست
با مینکه هر که هرای زیارت او آمده باشد در طهانت و حاضر مذاکی تعالی ریاسته که زیارت او آید نیز کسی که حج کرده بسوی بیت الله
دعا شده کرد. عالی بنا شد که مشتم زدن از رحمت و هر کا و سیده پیر داشتیم ار رهانی بازدیست قدر سکان حافظ دعا گشته هرای اوتا و
که اوزنده مازد دیگر هر باشد در منته دامن حن ایا که سفارت کنه هب، قالت با این سلمت در حضیت و نوکلت علی الله
کفت فاطمہ کای پدر من سبلهم که دم و قبول نودم در ارضی شدم و نوک کرد دم بخدا قسمی علی قلبها و مسح علیهها و قال ان
و بعلک دامت و اینک فی مکان تقری عیالک و تفریح فلک برسیح کرد بسند صلم بردل او دسیح کرد و برد و هشتم
و کفت که تحقیق ن و شوهر تو و تو دهر دو پسر تو خواهیم بود و بجهات که خواهند شد و حشم تو دشت و ان خواهند دل تو این باعیه
و عیون اخبار الرؤسان استد عرب العصیل نیال سمعت الرؤسان بقول لما حمل راس الحسیر ایل السام
و اینکیل لعنة الله فوضیع و لضیع عليه ما بند نه فا قبل هو راسحابه یا کلوں و پیشرون فلیما فرع عن
امر بالواس فوضیع و لضیع و لضیع لحت سریره و وسط علیه رفعه الشظر بمحیذ کرا الحسیر. با بهار حد اؤ
صلوات الله عليهم و سنه زمزمه وید کر نعمت تم صاحبه تناول الفقاع نشریه ثلث مرات ثم صنصله
مسایلی الطمشت من الارض من سرج کان مرسیع فلیشونه من شرب الفقاع او ای الشظر بمحیذ فلیش
الحسیر عليه السلام و لیلیع. بخیدرالل زیاد لمحی الله عز و جل بد لای ذنبه و لوکار بعد دفع
اعن باعیه در عیون اخبار الرؤسان خود از فضل رذایت کرد و هم کفت فضل که شنیدم رضا را که میکفت که هر کا

از شیخین را ث م ام کرده بزرگ نهاده شده آن سرد و قب کرده شد بران دشتر خان پسر همود شد
که ویدم این محبت او بخود و نعام از شیخین پس هر کاره که فارغ شده ام کرده بزرگ سرمهین علیه دم را پس نهاده شده
چو بزرگ دستور داشت شترخ داشت بزرگ تخت که باید شترخ را و کنگره سیکره سین و پدر
دانه ایشان را بخوبی کرد که از شیخین پس هر کاره غائب یا شد و باید بجهاتی بجهاتی بجهاتی
هر کاره غالب یا آدمی نوشته بوزه را می باریم میریخت نهاد است اصل آن طشت بزرگین پس هر که باشد از شیخین ما با در پر کشش
از شیخین بوزه دایز بازی شترخ را کسی که به بینند بوزه را یا شترخ را پس باید که همی و آزاد حسین را دعنت کند بزرگ را دال زیاد
خواهد کرد حق تعالی بسیب آن کن آن اور اکرم چه باشد آن کن آن بشمار است را کن رفیه عن الہ ربی قال صفت
الضام يقول ادل من الحلاله الفقاع فی الاسلام بالشام بن پدر بزم عادیه لغه لغه ما اللہ فی حضر و هن
علی المأید و قد نصبه اعلی سر الحسين برباعی علیهم السلا بر جعل نیریه و یسفی اصحابه و یقول اشیاء
نهذل شراب مبارک مزید که اقل میان اول لذت اهدا لذت اهدا راس علی و نایر ایشان میان ماید متن اثیة
علیه و خر عائل و لفقو سنا و سائنه و قلوبنا مطمئنة و دران عيون احباب الرضا و متوسلت از بزرگی که گفت
شیخیدم حضره امام رضا که یعنیت را اول کمی که سانه شد برای او بوزه در اسلام بکشام بزرگ شد این معادیه بود لعنت خدا بادری
برو و پس حاضر کرده بسیب نیزه علیه و طبیه بیش بوزه آن شراب را در حال که بود آن نزیر بر طعام خفیق که بر پا کرده بودند و
نهاده بودند آن نعام را بر سر حسین ابن علی علیهم السلام پس شروع کرد بزرگ که بی نوشیدن امادی نوشید آن بوزه را باشام
خود و یک لعنت که بوزه شیخیدن را پس این شرابی هست مبارک نزیر کت آن ایست که اول که از از شیخیدم باین مذاق نوشیدم
از اکله سرد و شمن پاپش ماست و نعام نهاده شده داشت بران سرمه بخورم و نفوس ماسکن آن و بچمکه نزیر شریش و مکله
داریم و دهایی مانطیمین اند نیزه و نصفه الک صناعته نزیر ابا یه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله و سلم
بر بعل صلوات اللہ علیهم فی قابوت من ما علیه نصف عذاب اهل النار تقدیش یل آه ده جلا
بسیل من فار منکس فی النار حتی يقع فی قفر جهنم و له نعمت يتعز اهل النار الى راههم من

شده است و دهونها خالد داون العذاب الاليم قع جمع شاعر على هنله کلمه اضمها
جلد هشتم بدل الله عن رجل عليهم الجلو دعيرها حتى بد وقو العذاب الاليم لا يفر منهم
ساعده رسقون مرحباهم حبهم فوبل لهم من عبد ابل تار در عيون اسباب الرضا و محبته و اهتمام
درست است زاد رسقون عذر شلام کما کنده است روایت فرموده از پمان خود که فرموده بخیر خدا صلیم رحیم حقیق تکان سین بنو علی میدان
عجیب خود را نمود اتش هشت که برادر عذاب اضعف اهل وزنخ است یعنی برادر که عذاب را در این مدت
صل وزنخ هست و یعنی آن برگشته حسین عذر شلام هست و تحقیق که لبست زدن در دوسته همچوی و مهاری او برخرا
اتش رسخون او بخوب شده است و اتش وزنخ تا اکنون افتاده و قصر صنم و برابی او است به کل سبب آن اینه سخواهند وزنخ
از پروردگار غور شد ببروی آن داده ایان آتش بخشش بخشش هست عذاب دروناک را با جمیع الحسان که او است ن مشایعت
کردند بر قتل حسین عذر شلام هر برخاسته شود پوست او شان بسته بکند خناتی عزمه جل بسته باشد و بخوبی که بخشش عذاب
دروناک را داده عذاب او شان یکسا عست و تقدیم بخود نمینه و بیشوند از ای ای دوزنخ پس او است ان را از عذاب اتش
نیز هست و فیه قال قال رسول الله صلمان مددی بن عمران سئل بعد روحجل بقال یا هب ایان
اخی ها و ربیات فاعفر له فارحی الله عز وجل الیه یا موسی برسیلتنی فی الا دلین و الاین
لما جستک ماحلا قاتل الحسین بن علی فاستقم له من رب امه و موسی بن ابی الرضی است که کفت آن هر گفته
جهیز اصلیم که تحقیق موسی بن عمران سوال کرد پروردگار خود را هر و بعل پس گفت ای پروردگار من تحقیق که نارون براور
نهن مرد پس سخوت کن او را بخواه و بس و چی فرستاد خدا تعالی و بزری موسی که ای موسی اگر تو سوال میکردی مراد تمام خلق اول
و آخر هر آینه دعای تو پیول میکردم و هر چه خلق را بی کشند مسوای قاتل حسین بن علی که از و انتقام حسین عذر شلام خوبیم
النجا و علی موسی بن عمران ایه اسرائیل منجلا و تکمیل کسته الصفرة و اعتزی زندگانه الصعنف و حکمه
الفراصیه الریحیت و قتل انسن هر جلد که دعارت عیسیاء و رحیف لانه کار ای ادعاه بربه للمناجات
یصیر علیه ذلك من جفته الله تعالی معرفه الاسلامیل و هر ممن امن به فقا لله یا بی الله

ذبیث ذبیث عظیم افاسیل رهباک ارضیوسنی ما نسم و سا فلمانا هجیه ربہ قال له ماحبنا ات فلا نامعنه
الا ادیلی اذ من بد میگار رسیلاک المفو تعالی مامرسی اعفو عن مرا من غفرانی الا قاتل الحسین دیگر پرست
بیهوده ایشان که موسی ابن عمار را بیدیگی زی اسرائیل روان بجهت و شتابی در حالی در خوش زند شد و در عازم
پیغمبر میگردید من بخواصنف دیگرایی کردن اور اله زده بحقیقت که موبد خواسته بود بجز است او از شرس دفر و دست پرورد و معاک
بردو چشم او در خود لا خرس شده بود برای آنکه موسی بود که هر کاهنی ملبسید او را پرورد کار او برای مساجات میشد و همان موسی
همین حال از خود که بخواهی پس شناخت موسی را آن اسرائیلی بینی دریافت که موسی که مین هان خوب و بیم بست برای
مساجات بر کاهن حضرت میرود و آن اسرائیلی بروز رخواه که مان که ایمان آورده بود نه بعیری موسی پس گفت آن اسرائیل
موسی کای پیغمبر حسنه اکنایی کرده ام بزرگ پس کجا هاد ریه خود را که بخشنده آن کنایه را از من پس قبول کرد موسی گفت
اسرائیلی بایس بر کاهن مساجات کرده موسی پرورد کار را گفت که ای پرورد کار من تحقیق کردن بمنه و تو ای اسرائیلی کنایی نزدیک
کرده بست و از قزوین خواست عذردار گفت پرورد کار که ای موسی این غفوی سکونت هر کسی که از من طلب غفرانی کرده بگرفت ماقبل مسین
غیر شیم را قال هی هی یا رب دمر الطیبین بنا ل الله الذی ع ترذکه علیک بجانب الطویل گفت موسی
ای پرورد کار حسین کیست گفت خدا تعالی موسی که مین کسی بست که کشت و کش که ای پرورد بقا ملم قاتل الله الذی ع ترذکه علیک بجانب الطویل
یقتنله گفت موسی کای پرورد کار من نام کس او را بکشد قال یقتنله امه جمله جمله المباينة الطاعنه فی این
کو بکار و میفرموده بحکم دی قول الظالمه الظالمه مراممه قلت ای هنست سهی فرقی ملقی علی این
هر عنین عسل ولا کفر و یهیب بر حله و تسبی تقسیم فی البلدان دیقتل ناصره و پیغمبر و سهی محمد
هادی علی اطراف الرماح یا موسی صغر هم بسته العطاش رکر هم خلد ره مندمش شغشون ولا ناصره
ستخیرون دلاخا فرا گفت خدا تعالی که بکش او را بکشت جدا و که باقی دل فی باشد در که بلا دیده اسپ او و بک
پیاره و بکوید کای نلام ای فسلم ای فسلم ای فسلم که که قتل کرد پس در ختر یزبره و زانی ایه مسین دافتاده بکیک بی فسلم
کعن پیغارت برد و مخدود سامان او دا سر کرده برد و شوند زمان او در شهره با دکنیه شوند و دود کاران او دشیه کرده خود

سرتای هدکهان او با رش رسربلری ای موسی صنیر کوک اوثان ابیرا که نشکنی بکیم و بزرگ اوثان جذاب کرد
پیغمبر انتقام رسانید که شد و سود کار نباشد و زنگنه خواهد داشت و میزه نباشد برای اوثان فیکی اموسی دقاله پیغمبر
رما القائله من العذاب پس کریست موسی م کفت ای پروردگار چست برای کشند و میز از خواهد داشت
یا موسی عذاب یستغیث منه اهل النار بالنا رلا اتنا لهم رحمتی ~~اللهم اعمر حملة~~
لهم کوامته هم خسف بهم الا رض کفت مذای عز و جل که باشد برای قاتل میزین عذابی که فرماد کشند
از آن عذاب اهل ایش و زنگنه باشند و میزه بان کشند کان سین و رست من و زنگنه میزه ~~لهم اعمر حملة~~
که است بزرگی برای سین و مده کاران او سراینه فرموده زدن اینها را یعنی آن کشند کان را قال صدیق بن بت الیک
الله هستم و میزه بعفایهم کفت موسی که من بریستم بسوی توای رسای عز و جل از اوثان و از کنی که راحی شد
با غای اوثان ~~نقال~~ سخانه با موسی کفت رحمه لتابعیه من عبادی داعلمانه من بک علیه آنچه
و تباکی حرمت جسد و علی النار پس کفت حق بجاذک ای موسی از شیوه کشید کشند کان ناید حرام نایم بدن او بر ایش دوزنخ و زن التفسیر
بیدان شعفی که کرد ببرود با چهره اند کسی ابا هوز اشیمه بکیم کشند کان ناید حرام نایم بدن او بر ایش دوزنخ و زن التفسیر
الشوب الی العسكري قال رسول الله لما نزلت را ذا الحنفی میسا کنم لا تسفکون دم کیم الا
فی الہم و دای الّذی تقصصاً عهداً للّهِ رَكِذْ بُو اسْلَمَ اللّهُ وَ قَتَلُوا اولیاءَ اللّهِ افْلَا انبکم سبصایم
من بعیود هذله الاممہ قالوا بلى یا رسول الله و تفسیر بکه من شوبهت بسوی عسکری ابن دوایش
لهم لفت رسکن اصلعم که هر کاه نازل شد این آیه که هر کاه کفرتم عیش و پیمان شما که هر کاه شما خونهای خود را اما اخڑایه
در حق یهود یعنی در حق آن یهودان که شکنده هدید خدار و تکیب مزدید پیغمبران حنده او کشته اولیا و حنده ارا این که
یعنی رسکن ابر و قت نازل شدن ای ذکوره این لفت ای ~~بای~~ دیم شمار از حال کسی که شا به آن یهود ایش این
استه کفته که ای پیغمبر حنده امرا از اوثان جزده که اما کمیته قال قوم مربیت نتخلون انهم اهل
ملقی یقتلو را با حنل دنیستی و اطائب از وصی فیلد بوش سرعتی و سنتی ریقتلو ن

کندلی حسر و الحسین علیهم السَّلَام که قتل اسلاف الیهود کار بخی الا را ای الله بلعنهم
کمال العیفیم و بعثت علی القایاد زانه بهم قتل يوم القيمة هادیا مهدی ای مر بلد الحسین خیر قوم
بهم پیش از لیا به آی نار خنیم الاربعه قتلله للحسین و رفعیم رذا مر بهم والساکین علی
لهم غیر تقدیمه که کم الارصلی الله علی البکین علی الحسین رحمة و رشفته راللاعنین
لاعدلیم و المثلثین علیهم غیطاز خلقا الا ران الراسین بقتل الحسین شرکاء قتلله الا
قتلله راعوا هم و شلیا عهم و المقتولین بهم برآم من دین الله ای الله لیا مر ملکتة المقربین
اتقبلوا دموعهم المصوبۃ بقتل الحسین الى الحزب فی الجنان نمن جنها بیما عالجیان فتیل
عد و شتما ربیلقویها فی القواریه میزجو بھا الجیمهار صدیقیها رغنا فیها و عنتلیها فریل
مرشدات و حرارتها و عظیم علیا بھا الف صفعهها نشد دیها علی المنقولین ایها من اعداء
الحمد عذابهم کست سوکذا صلم کرامشان توی اذ از است من که برخودی بنه نایکه اوشان ای همت من اه
وقتل سکنه هنرن فرزدان مراد پاکیزه ذیسه مراد تندیل سکنه شربت مراد پیکشند و پسر من من رسیل
چنان که کشتنی بیودان ساین زکریا بخی را کاه باش که من ایتعالی اعنت کنه ایهار این که لعنت کردی بیودان و بسفر سنه
هذا ایتعالی برباتی مانه کان او لا و اوشان پیش از روز قیامت بهی یادی را ازاد لاد حسین که خواه سوخت اوشان
بسیزی دوستان حسین بسوی آتش جنم اکاه باش که لعنت کرد سنه ایتعالی کشنه کان حسین مراد مدد کاران که
کشنه کان حسین مراد دوستان کشنه کان او را خوش باشند کان را برهعن آن کشنه کان بغير تعقب که موجب سکوت
او شان شود اکاه باش که کشنه ایتعالی صهراه بسفر سنه بخیر سکنه کان که بر حسین که یه سکنه از روی تتفت و همت
بگسانیکه دعست میکشند دشمنان حسین را مدد کارا او را دصواتی بفرستد خدا ایتعالی برا ایهار که برآمد از روی فرم و دفعی ببر
کشنه کان حسین علیکه دام اکاه باش کسانیکه راضی اذ بکشتن حسین شریک قتل عان حسین در کناه قتل اکاه باش گذشت کان
حسن و کروههای او شان دکسانیکه بردی کردند که شان بیزار اند از دین حسن ایخفیه که هذا امر حرام که در فرشتگان

سفر بجهه و دلکه بکسر ز و به زه نه اشیخه ای کجت دوستان سین را که در مصیبت قتل حسین هر چند ام اکبرانه داران بیشت رسالت
آن پشکهوار - ابیکیا است پس زیاده شود شیرینی آن ایکیا است که ادبار از دان پشکهوار در درون دیسا نیزه از زایاب که
در زون دیارهم در زناب عذرخواه شود رایی که از تن در جان روان سور پس زاید شود کرمی آن دلایل فهمه خواهد
شد اگر هزار چندان ناکه شده است که نه لبسیست یعنی آن پشکهوار بر کسی نیزکه اور ده شوند و هر روح از دشمنان آنکه خواهد
خد پیشان دشان تفضل لی توابع ایکا، علیهم الشهداء، واللایمه الا صفیاء علیهم السلام
این فصل بیان آن که بقیر است بر سر من به برایمه اصینا علیهم السلام الجامع رادیت و اینها اجر انتی صلم
اینیه لعل دله ها الحسین رضی الله عنہ علیہ من المحن بکث فاطمة بکاره اشتبه بدلدار قالیت با
منی بیکری رنگ قال فتن مان حال می و منک و مر علی فاشتبه بکاره ای و قالیتیا است من
پیکی علیه دلمن میان م با قادمه الغرام له فقال النبي عليهما السلام يا فاطمة ای سباء امنی بکور علی
سباء اهل بيته و رجالهم پیکور علیه هیال اهل بيته و بحد دون الغرام جبل بعد جبل فی كل
پسنه ماذا کان یوم القيمة نس سراب للنساء و ای ااسفع الرجال و کل من بک منهم على
مصالح الحسین اخذ بیلد و دخلنا الجنة يا فاطمة کل عین باکیة یوم القيمة الا عین
بکت علی مصالح الحسین فا هن اصحابه مستبشر و سعیم الجنه در بکاره است که روایت کرد و شده است
جیشکه هر کاه بزردا پیغمبر مسلم خود فاطمه علیها السلام را گشته شدن پسرش حسین و از پیغمبر خود بیان میزد
از زنج و عنت کریت فاطمه کریست غذیه و گفت که ای پدر من کی خواهشند آن گفت پیغمبر مسلم در زمانی که خالی خواه
آن زمان از من و تو و از علیه علیهم السلام پس شدید مشد کریه فاطمه و گفت ای پدر من پس کدام کس خواه کریست بل
و کدام کس لازم خواه کریست پاکردن ما تم او را پس گفت پیغمبر مسلم اسلامی فاطمه و بحقیق که زمان است من خواه
کریست هر زمان و حیثیت من و بر دان است من خواه بکریست بر برداش اهل بیت من و تکه یه خواهند نمود ما تم اکثر
بعد کرده در بررسی پس پر کاه که خواه شد و دلیل قیامت شفاقت خواهی کرد تو ای فاطمه زنان است ما که کریه کرده بدوا

جیان هست من دنخاست خواه که و من مردان است خود را که که بسته بر مردان این دست من و هر چند که در پیش از دشان برجسته صین من دست او که نسیه داخل بسته خواه کم کرد و زقب است آی فاطمه هر حشم که با خواه بود بکسر حشی که که بکسر
بهمه همیشگی پس تحقیق که آن حشم حسنه ای خواه بود و آن حشم تبارت شده بست بضم است ابر ما بوله بسیز من
این بجهت میلهه قال قال نمی ارسوی الله صلیم با رسول الله انک لخ عفیلا فای ای والله الای جه
حسین حاله رجاحی ای بطالب له وال ولی المقتول فوجیهه ولد و فتل فع علیه عیون المفین
ونصلی علیه الملا ذکر المقرب رب بسمی رسول الله صلیم حتی حرمت دموعه علی صد رام
قال الى الله اشک ما قلی عتری ملعوب ای بن ما بوی بجهد خود را بست کرد و بست ای ابن عباس ربی الله
کافت ای عباس که کفت می سینه مدار که ای رسول صلیم ای نسم کجا است یه ای عفن را فرمود رسول صلیم ای
تم کجا است که عصی هر آن دست عقل باشد و بست کمی فستکه ای دست و بکسر بسته که بوله فصلیحت دارند
و بسیز بسته که رسید عیتی سلمه آینه کشته خواه شد در بست پسر خود که براان حوان شد هر آن سلم تنهای هر سال چهار
خواه فیرستاد برادر فرستکان نقرب در کاهه ای پس کریه کرد رسول صلیم تا آنکه خادی شد اشک او برسید و بعد از
فرمود که کجا اشکایت بکنم آن یک و من یا که به من عزیز است من ای عزیز خداوند ای عزیز ای عزیز
الله تعالی و تعالی اطلع ای الارض فاختاره فاختاره لانا شیعه هنرمندان بفرجه
بفرجه خوش بخواهی می بدم لون اموالهم فینا اولیک می ایی ایی و... خداوند است که
علی که تحقیق مسند ای تبارک و تعالی و مرسومی ز من پس بکنید ما را و بکنید برای ما روستان و ای ای ای
باری می بده ما را و فرمیت بیکنند بفرجه هم و عکس بیشتره هم ما در فرستکند ما نخود ادرکاره ایی ما و بستان ای
مسند در بع ای دشان بسوی ما است ای تو لیه بعیض عن ای عبده الله علیه السلام قال
قال الحسین ای علی علیهم السلام ای ای قتيل البرقة قلت مکروه باید حقیق علی ای ای
لما شنی مکروه باید ای ای ای هله مسرور را ای تو لیه بسید خود را سید کرد و

زای عیب الله که گفت افضل شر عیلی هم که فرمود مسین که من کشته کرید بیست ام کشته شده ام در حالت کربنی نجات
هزار داشت و آنکه بیان نیایت من پیش از وعین که راجح باز کرد و از خسنه استعمال او را بسوی هشاد است و حوزه المهد فیلا مان
باشد و عجیمه بن مسلم تاب صمعت ابا عبد الله علیه السلام را قول ان الحسین بن علی علیهم السلام که
بابه عزوجل می نظر ای معسکر و هر جمله مرتبه ادمعه را نیظرا ای رقایه رهوا عرف بهم و با سهل آنهم را باشند
ابا بنهم و بد رجا هم و من لیهم عنی الله عزوجل من احمد که بوله را انه لیری من بکیه فیستغفرله ویستل
ابایه علیهم السلام در ای مخفی را الله ویقول لو یعلمه زیری ما اعد الله له کان فیله اکثر من جزاعه وان
ذایوه لینقلب ما علیه صرفیت شیخ سید در امالی باشد خود از محمد بن سلمه را بیت کرد و هشت که من شنیدم ابا عبد الله
علیهم السلام که کوئی گفت که چون حسین بن علی علیهم السلام نزدیک پروردگار خودی بینندگان کرکاه خود را و هر کسی را که در آن شکوه
از شهداء با او و بینه زیارت کان خود را او شناخته است هست باز زایران و بندهای اهنا و ناهای پدران زایران و درجات و
منزلت اهنا که نزد خداست از یک کششها پسر خود و تحقیق که او یعنی بینندگانی را که بر او کریم بینندگان طلب مغفرت او بسکنه و سوال بینند
با خود را علیهم السلام با اوستان طلب مغفرت کنند و رای کیره کشند که اگر عذر زیارت کشند هم من آن تو ای را که خود را
بایی او بیغوره بینه کرد و هشت هر کمینه با خدمت از زیاده تراز باشندیکی او و دیگر زیارت بوله فخر
و عی باشد بر او کنایه یعنی بسب زیارت کردن هم گشتیه ای او مرتفع میشوند و اور سکاره ای از زیده میشود فی خبر تریب منه هر لع
جهن قلوبیه ایه لینظر ای من بکیه فیستغفرله ویستل اباه الا ستعفنا رله ویقول ایهای ابائی لعلت
ما اعدل الله لک لفرحت اکثر معاخرت و ایه سیستغفرله صریح ذنب و خطیثه روییتی که قیریان
حدیث هست و روایت کرد هشت ابن قلوبیه این هست که سید الشهداء علیه السلام هر آینه بینه بسوی کسی که بر او بیکره و پس
طلب خوش ای بینند و از پدر خود در خواست میکند که او امرزش ای عزوجل طلب دارد و میکوید که ای کیره کشنده اکرتو با این
آنچه را که اماده کرد هست هذا استعمالی برای تو هر آینه شادی بخی زیاده تراز ایه خزوی و منکین بستی و تحقیق که اخیرت طلب
آمرزش میکند برای او از هر کنایه و غلط و بیشتر عراجیه برای لا هذی عن محول بن ابها اهیم عنی پیغ